

# ۳ مرد بزرگ و ۳ سلطان

• اعلامیه حقوق بشر

• شاه زندان بان • انگلستان نگران هند

• دو قدرت زمان • مبارزه دائم و بی امان

• قتل مدرس • سه گلوله تاریخی



ملکه ویکتوریا فرستاد که شرم کنید، خجالت بکشید که ضیافت به افتخار کسی می دهید که زندان بان ملتی به نام ایران است. مردی خودکامه، بی رحم که میلیونها نفر را بنده و اسیر خود می داند.

در اواسط قرن نوزدهم در همان زمان که مردانی فاضل و مبارز چون ویکتور هوگو (نویسنده کتاب بینوایان) علیه دیکتاتوری ناپلئون سوم نبرد می کرد مردانی چون سیدجمال الدین اسدآبادی به پا خاستند و علیه قلمبری و استبداد برای برابری و آزادی از پای نمی ایستادند. بدستور فرارش های ناصرالدین شاه مرد بزرگی چون سیدجمال الدین اسدآبادی را که به عنوان اعتراض به ظلم جباری چون ناصرالدین در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن بود بیرون کشیدند.

(زمانی که جوان بودم در گوشه حرم حضرت عبدالعظیم نوشته روی گور ناصرالدین شاه را خواندم که نوشته شده بود: شاه شهید!!! نمی دانم هنوز این نوشته هست یا نه و وای بر ما اگر هنوز با جنایاتی که او مرتکب شد جمله شهید!!! بر روی سنگ مرمرین!!! او دیده شود)

فراشها سید جمال را که مریدانی در همه مشرق زمین داشت روی برف و یخ کشیدند. در همین ضمن شلوار او از پایش در آمد.

فراشها از ترس خشم مردم به دروغ فریاد زدند ببینید او را ختنه نکرده اند و او یک بی دین و کافر است. سید جمال را شایانه روانه مرز کردند. او تب داشت ولی فراشها اعتیابی نکرده شایانه سیدجمال را به سوی خاک عثمانی تبعید کردند. اما شجاعت و استقامت او را بیاد آورید که چند روز بعد از عثمانی به پاریس رفت و روزنامه "عروه الوثقی" را علیه نظام خودکامه ایران منتشر کرد. (محل انتشار این روزنامه را در کوچه پس کوچه های پاریس دیدم) سپس او را از فرانسه بیرون



مردان پیکار جو و رزمنده در برابر گلوله های ظلم جان باختند ولی تسلیم زور و زر نشدند.

عده ای تصور می کنند فرمان مشروطیت راحت بدست آمد نهانها! اینطور نیست. نه دهها که هزاران، هزار ایرانی تبار، از کوه های کردستان و لرستان تا گیلان و مازندران و خراسان و بلوچستانی و سیستانی روزها و شبها در تنگدستی کامل می جنگیدند، پیکار می کردند، جان می باختند ولی کمر خم نکردند تا سلاطین را به زانو در آوردند.

## شاه زندان بان

زمانی که ملکه ویکتوریا ضیافتی به افتخار ناصرالدین شاه ترتیب داده بود. بزرگ مردی (سیدجمال الدین اسدآبادی) از دیار مشرق زمین که زیر پای سربازان استعمار انگلستان بود. نامه مفصلی به

حکایت اندوهناک است و ذکر آن برای هر ایرانی تبار تباه کننده روح و جسم و بسختی می توان باور کرد که چه راحت دیپلماتهای روس و انگلیس توانستند حلزون وار با چهره های مهربان و مؤدب و دلسوز در لباسهای رسمی به قلب دربارهای ایران نفوذ کنند. نسل امروز نمی داند که نسل های گذشته چه جانبازیهای علیه بیگانه و سلاطین خودکامه کردند چگونه در سیاه چال ها شجها و روزها فریاد زدند و جان باختند ولی به عقیده و ایمان خود در جهت هوپنا کردن چهره ستمکاران پایمردی کردند. نسل امروز تصور می کند میلیونها ایرانی در برابر زورمندان خودکامه خاموش ماندند.

## مبارزه دائم و بی امان

نهانها! اینطور نیست پیکار آنها دائم و بی امان بود. سر بسیاری از روزنامه نگاران بالای دار رفته بسیار



دویست سال هزاران نفر ایرانی تبار و میهن دوست بدست جلادان خونخوار جان دادند تا ایرانی زنجیر ننگ عقب ماندگی را پاره کند. و زمانه فرهنگه هویت ملی، زبان و ملیت ایرانی را به یاد نسپارد.

### سه مرد بزرگ

در میان این جان باخته گان سه تن که در راس هرم قدرت قرار گرفتند. و خادم ملت بودند نه خائن به منافع ملی بطرز فجیعی از صحنه شطرنج سیاسی کشور حذف شدند.

به ۱۸۲ سال پیش باز گردیم فتح‌علیشاه در ۶۸ سالگی مرده است و محمد شاه پسر عباس میرزا به کمک میرزا ابوالقاسم فراهانی به تخت سلطنت جلوس کرده است. عباس میرزا پسر و ولیعهد فتح‌علیشاه که مرد میهن دوست و بسیار روشنی بود پیش از پدر از دنیا رفته است.

میرزا ابوالقاسم فراهانی، مردی فاضل و روشن به سیاست جهانی به توطئه‌های روس و انگلیس برای تسلط بر ایران پی می‌برد. پدر او نیز مردی دور اندیش، رجلی با فرهنگ و دانش پرور بود.

### نخستین قربانی

محمد شاه اسیر دست دیپلمات‌های روس و انگلیس است. او بیشتر عاشق تاج شاهی است تا خدمت به مردمان ایران زمین، محمد شاه در صد حذف صدر اعظم خود بر می‌آید. بدستور محمد شاه قاجار، فراهانی این مرد بزرگ را خفه کردند و حاج میرزا آغاسی که معلم او بود به جای او نشست، همان مردی که می‌گفت دریای مازندران که آب آن شور است نفی برای ما ندارد و از آن صرف‌نظر کنید.

ماموران روسی و انگلیس با حذف میرزا ابوالقاسم فراهانی دریافتند چه آسان می‌توانند بر ایران تسلط پیدا کنند بشرط آنکه خدمت‌گزاران و میهن پرستان را از هرم قدرت حذف کنند و سالها بهمین طریق توانستند مانع از آن شوند که ایرانی در راه پیشرفت و توسعه فرهنگی گام بردارد.

دومین سلطانی که به تبعیت از دستورالعمل بیگانگان یک خدمتگذار دیگر ایرانی را از بین برد. ناصرالدین شاه بود هفده سال پس از قتل میرزا ابوالقاسم فراهانی این سلطان با توطئه دیپلمات‌های انگلیسی و روسی و مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه) دستور داد که رگهای امیرکبیر (میرزا نظام فراهانی) را در حمام فین کاشان زدند.

### دومین قربانی

امیرکبیر طی سه سالی که صدر اعظم بود خدماتی به سرزمین پدری خود کرد که به گفته بعضی مورخان یک معجزه بود. نخستین اقدام او خنثی کردن توطئه‌های بی‌دروسی ماموران روس و انگلیس بود. می‌گویند سازمان اطلاعاتی او آنقدر قوی بود که مبادله

سلطنت جلوس کرده است. در دو جنگ روس و ایران دو قرارداد گلستان و ترکمن‌چای) به ایران تحمیل شده است. ایران همه سرزمین‌های ماوراء ارس از جمله آذربایجان را از دست داده و رودخانه ارس مرز دو کشور روس و ایران تعیین گردیده است.

اندک زمانی از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) گذشته ندای آزادی، برابری و برادری و اعلامیه حقوق بشر اروپا را که در جنگال امپراتورهایست به لرزه انداخته. انگلستان بیش از هر امپراتوری دیگر نگران هندوستان است. مبدا این سرزمین پرنعمت که کنجینه امپراتوری است از او گرفته شود. لندن "سرچان ملکم" سیاستمدار برجسته و حاکم هندوستان را در راس هیاتی به ایران می‌فرستد و او جواهرات خیره‌کننده‌ای همراه دارد. او می‌داند که فتح‌علیشاه شهوت سه چیز دارد: جواهر، زن و پول. شاه ایران که پس از قتل آغامحمد خان در گرجستان چانشین او شده است درهای دربار را بروی "سرچان ملکم" می‌گشاید. این ابتغای رخنه‌پنهانی سیاسی انگلستان به بساختار نظام سیاسی ایران است. بتدریج انگلیسی‌های "مؤدب" درباریان را فریفته خود می‌سازند.

### انگلستان نگران هند

انگلیسی‌های می‌ترسید که مبدا "تزار" به هندوستان برسد. "سرگواراولی" دیپلمات انگلیسی بین ایران و روسیه میانجیگری می‌کند. رودخانه ارس مرز دو کشور اعلام می‌گردد.

لندن در همین ایام سیاستمدار برجسته دیگری بنام "سرهافور دجونز" را همراه شش دیپلمات دیگر "مؤدبانان" روانه دربار ایران می‌کند. او هدایای زیادی به شاه ایران می‌دهد و نامه زرر سوم پادشاه انگلستان را که در بطن هر کلمه آن "ریا و تزویر" نهفته به فتح‌علیشاه تقدیم می‌کند. الماس گرانبهائی که حیرت فتح‌علیشاه را بر می‌انگیزد. با خود می‌گوید انگلیسی‌ها چه مردمان با شعور و مهربان و مؤدبی هستند. در همین دوران روسها که ایران را در دو جنگ شکست داده بودند با قدرت به درون نظام رخنه می‌کنند.

### دو قدرت زمان

بدین ترتیب دو قدرت آنزمان سریع به اهمیت "ژئوپولیتیکی" ایران پی برده و در می‌یابند جهت مصالح و منافع خود لازم است مانع پیشرفت و ترقی ایران شوند. آنها معتقد شدند ایران را باید همچنان در حال فتودالیه و عقب‌ماندگی نگهداشت و اجازه نداد این "شیرخفته" بیدار شود. این آغاز عقب‌ماندگی ایران بود. توجه کنید: از آنزمان هر رجل ایران‌دوست که به قطع سیاست مرموز انگلستان و روش آنها بر آمد و تلاش کرد ثمن و قدرت ایران را باز گردند! بدست سلاطین که جز به کرسی سلطنت خود نمی‌انديشیدند به قتل رسیدند و ایرانی نتوانست از گرداب عقب‌ماندگی نجات پیدا کند. تاریخ میهن خود را ووقی زیند در می‌یابید که طی

کردند. سید جمال به لندن رفت و روزنامه "ضیاءالمخالفین" را منتشر کرد. شاه ایران به لندن فشار آورد که باید سیدجمال را از آن کشور بیرون کنید. آنها او را از انگلستان بیرون کردند. ولی سیدجمال از پای نیاقتاد و به عثمانی بازگشت. از مصر و بسیاری از کشورهای دیدار او می‌رفتند. از جمله "عبده مفتی اعظم مصر. میرزا آقاخان کرمانی شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک و هزاران مردان و زنان ضداستعمار از هند و کشورهای دیگر.

### سه گلوله تاریخی

روزی مردی برخاسته از کرمان بنام میرزا رضا کرمانی که عمال دربار او را بروز سیاه انداخته بودند با شهامت بی‌نظیری در حرم حضرت عبدالعظیم، سه گلوله به قلب ناصرالدین شاه که پنجاهمین سال سلطنت خود را جشن گرفته بود شلیک کرد و این جلاد و قاتل امیر کبیر را کشت. و این نخستین شاهی بود که با ترور یک مرد شجاع کشته می‌شد.

بدستور دربار ایران، سه یار سیدجمال‌الدین را که "خبیرالملک"، "میرزا آقا خان کرمانی" و "شیخ احمد روحی" نام داشتند از عثمانی بیرون کردند بدستور محمدعلی میرزا هر سه آنها را گردن زدند و پوست آنها را پر از کاه کرده به تهران فرستادند.

### فرمان مشروطیت

مردانی چون "سید عبدالله بهبهانی"، "سید محمد طباطبائی"، "آخوند محمد کاظم خراسانی"، "عبدالله مازندرانی" و صدها روشنفکر و یکپارچومانند "ستارخان"، "باقرخان"، "حیدر عموغلی"، "میرزا کوچک خان جنگلی"، "بهرم خان جان برکف علیه بیگانگان و مزدوران ایرانی آنها بپا خاستند. آنها تلاش زیادی کردند تا فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه صادر گردید.

داستان بس طولانی است از خیانت محمدعلی میرزا به ملت تا به توطئه بستن نخستین مجلس شورای ملی و دیگر رویدادها که شما را حواله می‌دهم به کتب تاریخی.

ذکر همه این وقایع برای آنست که وقتی فرزندان ایران زمین روی نیمکت کلاسهای درس ستمکاری ستمکاران را می‌خوانند نگویند که پدران ما چه خاموش در برابر بیگانگان و حکام مستبد بودند. نه! پدران ایرانی تبار ما سخت می‌کوشیدند که دست اجانب را از دامن میهن قطع کنند.

### اعلامیه حقوق بشر

بازگردیم به گذشته‌ای که سرچشمه این داستان است.

در سال ۱۲۱۵ هجری قمری هستیم (نیمه اول قرن نوزدهم) آغا محمد خان قاجار توسط دو نگهبان‌اش در گرجستان (گرجستان زمانی جزء ایران بشمار می‌رفت) به قتل رسیده و فتح‌علیشاه قاجار بر تخت

هر نامه بین نمایندگان دیپلماسی سفارت روس و انگلیس با وزرای خارجه خود نسخه‌ای از آن پیش از آنکه دیپلماتهای مربوطه ببینند روی میز امیرکبیر بود.

این مرد بزرگ علاوه بر توسعه آموزش و پرورش و فرهنگ ایران زمین مانند تأسیس پلی تکنیک (دارالفنون) به قطع مستمری صدفا شاهزاده وابسته به دربار به ویژه کم کردن مستمری مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه پرداخت. در تجهیز ارتش ایران اقدام کرد به صنعت و کارهای عمرانی پرداخت.

متاسفانه با توطئه درباریان که در راس آنها مهتعلیا قرار داشت و دیپلماتهای انگلیس و روس محرک اصلی آن بودند از صتر اعظمی خلع و بدستور ناصرالدین شاه رگهای او را ترخام فین کاشان زدند. بدین ترتیب دومین مردی که عزه هرم قدرت بود از بین بردند. ملت ایران با دریافت خبر کشته شدن امیرکبیر به ماهیت ددمنشانه سلطنتی که میگفت نگذارید مردم فرق بین کلم و بزوکسل را بلدند بهتر بی بردند.

سفرهای ناصرالدین شاه به روسیه و انگلستان و فرانسه که با ولم گرفتن از دولتهای بزرگ در آراه گرو گذاشتن درآمدهای گمرکی ایران صورت می گرفت خزانه دولت را بکلی تهی کرد. امتیازهای بی در پی به خارجیان داده شد حتی کشیدن شیمهای تلگراف.

در دوران سلاطین قاجار ایران در بی خبری مطلق فرو رفت ولی بودند کسانی که در زنده نگهداشتن ملت تلاش می کردند تا روزی که مرغان غیوری علی رغم همه توطئه‌ها مشروطیت را برقرار کردند.

## نسیم آزادی

پس از انقلاب پنجاه ساله مردم نسیم آزادی را احساس کردند اما متاسفانه شورش و آشوبهای زیادی با کمک خارجیان در کردستان و لرستان توسط اسماعیل آقا سیمتقو (در ارتباط با ترکیه) برپا شد. قلعه چهریق مرکز این مرد تجزیه طلب بود. در خوزستان شیخ خزعل خود مختاری اعلام کرد.

احسان الله خان در گیلان جمهوری شوروی گیلان را بوجود آورد. نایب حسین کاشی در کاشان شورش کرد. در یلوچستان و خراسان آشوب شد. بدین ترتیب فرصت طلبیان با حمایت بیگانگان می رفتند که ایران را پاره پاره کنند. همزمان با آنچه در ایران می گذشت در روسیه انقلاب شد (اکتبر ۱۹۱۷) انگلیسی‌ها برای هند احساس خطر کردند و باین نتیجه رسیدند که باید یک نظام قلندر در ایران بوجود آید که از سقوط ایران و سلطه بلشویکها در این کشور جلوگیری کند. رضا خان برگزیده شد و او توانست همه آشوبگران را قلم و قمع کند. روزی سید حسن مدرس در مجلس فریاد زد: رضاخان توانست تمامیت ارضی ایران را حفظ کند ولی نباید اجازه داد که او به مقام شاهی برسد.

مدرس در فکر نجات انقلاب مشروطیت و آزادی بدست آمده ملت ایران بود. لکن رضاخان شاه شد.

آزادی و دموکراسی از ایران رخت بر بست:

## قتل مدرس

تاریخ اقدامات رضاشاه را در توسعه آموزش و پرورش ایجاد دانشگاه توسعه صنعت و بسیار اقدامات دیگر از جمله کشیدن خط آهن را فراموش نمی کند و همه این پیشرفت‌ها طی فقط ۱۶ سال صورت گرفت. لکن تاریخ فراموش نمی کند که او روزنامه نگارانی چون فرخی یزدی را در زندان کشت.

مدرس در گوشه‌ای از خراسان از دنیا رفت. مصدق به گوشه‌ای رانده شد.

فراموش نکنیم که تاریخ درس بزرگی به ما می دهد. همه دیکتاتورها علی رغم همه خدمتانی که به ملت خود کردند لکن چون دموکرات نبودند و آزادی را در جامعه از بین بردند. ملتها از آنها به بدی یاد می کنند. این میرساند که آزادی و دموکراسی برای هر ملتی مقدم بر هر اقدام دیگر است.

ناپلئون اول، ناپلئون سوم، سالازار، ژنرال فرانکو، ویلیام امبراتور آلمان، نیکلای دوم امبراتور روسیه ژوزف استالین، مارشال پتین، موسولینی و دهها دیکتاتور دیگر. در تاریخ معاصر در جهان امروز ملتها بیش از هر چیز به آزادی فکر و انتقظه نیاز دارند. ملتها میخواهند هیئت حاکمه برگزیده آنها باشد.

## سومین قربانی

سوم شهریور ۱۳۲۰ که ایران بتدریج به اشغال سه نیروی روس، انگلیس و آمریکا در آمد فصل تازه سیاسی در کشور ما گشوده شد.

احزاب چون جوانه‌های درختان بهاری یکی پس از دیگری شکفته شدند. پیکار عقاید و اندیشه شروع شد. چپ و راسته کمونیست، سوسیالیست، میانرود، ملیون وارد صحنه شدند. مطبوعات نه یکی نه دو تا که صدها نشریه روی میز روزنامه‌ها را که چندی قبل از آن روز دیگری جایش را می گرفت. برای نخستین بار پس از انقلاب مشروطیت میتینگ و تظاهرات در خیابان‌ها به حرکت در آمد که بعضی از آنها به زد و خورد با نیروهای انتظامی منجر می شد. در این میان مردی برخاسته از ملت که از آغاز نوجوانی، عاشق دموکراسی و آزادی بود به میدان آمد و به زودی حامیان زیادی پیدا کرد.

## مصدق

او که دکتر محمد مصدق نام داشت دریافته بود که ماده‌ای بنام نفت یکی از عوامل نفوذ بیگانگان در حیات سیاسی کشور است. من برای اولین بار در تاریخ این دوره را مشروطیت صغیر نام می گذارم. (در مقابل استبداد صغیر) داستان در این زمینه بس دراز است. کوتاه سخن آنکه از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی مدت دوازده سال ملت توانست دموکراسی

را هر چند کم رنگ ببیند.

مصدق توانست با یاران خود در مجلس پرچم ملی شدن صنعت نفت را بر افراشد. چون روسها تلاش می کردند امتیاز نفت شمال را بدست آوردند لذا مصدق طرح ملی شدن نفت در سراسر ایران را به تصویب مجلس رساند. از این پس هیچ دولتی حق نفی امتیاز استخراج نفت به بیگانگان ندهد.

دولت دکتر مصدق در این زمینه بس لوج گرفت و دیوان دژوری لاهه و شورای امنیت نیز نتوانستند کاری بکنند. مصدق شخصاً به سازمان ملل متحد رفت و دفاع بی نظیری از حقوق نفت ایران کرد.

## ترومن

لندن تلاش زیادی کرد که آمریکا را با طرح خود در ساقط کردن دولت دکتر مصدق همراه کند ولی تا زمانی که هری ترومن از حزب دموکرات در کاخ سفید بود موفق نشد.

ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوری خواه به کاخ سفید رفت. آنتونی ایدن وزیر کهنه کار امور خارجه انگلیس موفق شد جان فوستر دالس وزیر امور خارجه ژنرال آیزنهاور را در حنف مصدق از قدرت راضی کند. استدلال آن دو این بود که حزب توده ایران قدرتمند است و احتمال دارد که کمونیست‌ها به قدرت برسند. ایدن ضمناً به "جان فوستر دالس" گفت که ایران نخستین کشوری است که پس از جنگ دوم جهانی نظریه ملی کردن منابع خود را اعلام کرده و این بازناب جهانی دارد. و سایر کشورها به احتمال زیاد از ایران پیروی خواهند کرد.

ساعت ۲ بامداد ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ نصیری به خانه دکتر محمد مصدق رفته و فرمان عزل او و انتصاب سرلشکر فصل الله زاهدی را به جای او به نخست وزیر داد. فرمان به امضاء شاه بود. دکتر مصدق دستور بازداشت سرهنگ نصیری و گروه دیگری را داد و لشکر گارد را خلع سلاح کرد. مدت سه روز تظاهرات وسیعی در حمایت از نخست وزیر ملی در سراسر ایران بر پا شد.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از نیمه‌های روز گروهی از مردم در کامیون‌ها به خیابان‌ها ریختند و شعار مرگ بر مصدق در تهران طنین افکن شد. شهر در آشوب فرو رفت و شعبان بی مخ (شعبان جعفری) که از قداره کاشان بود رهبری تظاهرات را که توسط عوامل بیگانه در پشت صحنه اداره می شد به عهده داشت. حدود ۲ بعد از ظهر رادیو دولتی بدست مخالفان مصدق افتاد و ساعت چهار بهمان ظهر پس از زد و خورد خونین در مقابل منزل مصدق همه چیز به نفع کودتاجیان پایان یافت.

سرهنگ ممتاز که فرمانده سربازان منافع مصدق بود بازداشت شد. بدین ترتیب یک قرن پس از قتل امیرکبیر دکتر مصدق سومین مرد بزرگی که کمر به خدمت ملت ایران و قطع نفوذ بیگانگان در امور کشور بسته بود ساقط شد.